

هم ۴ میلیون تن مواد غذایی، به قیمت یک میلیارد و ۲۵۰ میلیون دلار به کشور وارد می‌شود.

راستی در این مورد چه داریم و چه نداریم؟ اجازه بدهید، اول از «دارندگی»‌های خود-گرچه بسیار خلاصه و فهرست‌وار- سخن بگوییم تا بعداً به «برازندگی»‌ها و همچنین «نابرازندگی»‌های خود بپردازیم.

آن فهرست بسیار فشرده از آنچه ما داریم، این است:

۳۰۰ روز آفتاب در سال، ۷۱/۹ (یا سرراست ۷۲) میلیارد مترمکعب آب کشاورزی، ۱۸/۵ میلیون هکتار زمین زیر کشت، ۹۰ میلیون هکتار مرتع، جنگل و اراضی قابل کشت ۳۰۰ هزار دستگاه کمباین و تراکتور و سایر ماشین‌آلات کشاورزی، قریب ۳۰ هزار نفر کارشناسان و متخصصان کشاورزی از دارندگان دکتری علوم کشاورزی گرفته تا مهندس و مروج و کاردان کشاورزی و دامپروری، ۲۰ میلیون نفر کشاورز و دامدار کارآزموده، حدود ۱۰۰ میلیون واحد دامی (تقریباً برای مصرف هر ایرانی، ۲ واحد دامی)، بالغ بر ۵۰۰ میلیون اصله درخت بارور (تقریباً برای هر ایرانی ۱۰ درخت‌ساق) و بالاتر از اینها داشتن فرهنگ سنتی و مقدس «تولید»...

حالا با این «دارندگی»‌ها، چرا هیچگونه «برازندگی» نداریم؟! چرا نمی‌توانیم مواد اصلی غذایی مردم کشورمان را تولید کنیم؟.. چرا شده‌ایم «نان‌خور» دولت، و کارگزاری که از صبح تا شب یکسره دوندگی می‌کنیم تا حداکثر و در نهایت امر، تأمین‌کننده بهره‌دهی‌های خارجی، واردکننده گندم و برنج و قند و شکر و گوشت و لبنیات، و حتی سیب‌زمینی و پنبه‌ی باشیم، که خودمان بیش از مقدار مورد مصرف‌مان، تولیدش را داریم؟ راستی مشکل و مسأله چیست؟ «گره» و «گیر» کار در کجاست؟ آیا

براستی دیگر توان تولید نداریم؟ آمارهایی که داریم-گرچه همه با هم اختلاف‌هایی دارند و همگی هم تقریبی و تخمینی و غیرقابل استناد هستند- در هر حال بیانگر این نکته مهم و قابل توجه‌اند که ما سالانه حدود ۹ میلیون تن گندم، به عنوان یک محصول سیاسی و استراتژیک، برداشت می‌کنیم.

دریفا... اکنون ۱۵ سال است که داریم گام به گام و وجب به وجب پیش می‌رویم، و در این مدت هرگز نخواسته‌ایم، و طبیعاً نتوانسته‌ایم-که یکبار هم به صورت «جهشی» عمل کنیم و حتی یک رقم کوچک به رقم ۱۸/۵ میلیون هکتار سطح زیر کشت آبی و دیم و آیش خود بیفزاییم.

البته در اینجا توضیح کوچکی لازم است تا متولیان امر ناگهان چهره برنیزروزند و با خشم و غضب به این چند صحنه تازک و لاغر این مجله بی‌پناه و یک‌لایقه چشم‌غره نروند و آن را دروغگو و تهمت‌ساز و افتراپرداز تخوانند. بلی، توضیح آن که ظاهراً در این اواخر به آمار اراضی تحت کاشت اندکی افزوده شده است و کسی منکر آن نیست. اما حقیقت از آنجا سر

برمی‌آورد و چهره خود را می‌نمایاند که می‌بینیم، در این مورد، از «آیش» کاسته‌اند و آنچه را که کنار گذاشته‌اند به آمار اراضی کشاورزی افزوده‌اند. درست مثل قضیه از «ریش» برداشتن و روی «سبیل» گذاشتن است که در این صورت از حرمت ریش، البته، کم می‌شود، ولی بر هیبت سبیل، چیزی افزوده نمی‌گردد!

در دناک و قابل توجه آن که در این مدت، اگر حتی فقط سالانه ۲۰۰ کیلو به متوسط عملکرد گندم در واحد سطح می‌افزودیم، امروز میانگین تولیدمان به حدود ۵ تن در هکتار رسیده بود. و در آن صورت، دیگر نه تنها واردکننده گندم و محتاج و درمانده دیگران نبودیم، بلکه خود به عنوان یک کشور صادرکننده گندم، حربه بی‌راهم از دست دشمن گرفته بودیم!

حال آن که امروزه، دیگر کمتر کشوری یا مشخصات اقلیمی و جغرافیایی و امکانات مالی و تجهیزات و ماشین‌آلات کشاورزی ایران یافت می‌شود که هنوز هم به میانگین برداشت ۲ تن گندم آبی در هکتار رضایت بدهد. اما در همین نیست: بُعد دیگر قضیه آن است که اگر با همین شرایط فعلی هم، در کنارخانه‌های تولید آرد، تنها ۲ الی ۳ درصد کمتر از وضع موجود، سبوس‌گیری شود و از ضایعات مربوط (از زمان برداشت تا مرحله مصرف) کاسته شود، باز در همین اوضاع و احوال هم دیگر شاهد پهلوی گرفتن کشتی‌های حامل گندم در بنادر کشور خود نخواهیم بود.

زور بازوی ملانصرالدین و توان تولیدی ما...

در میان حکایت‌های طنزآمیز و تلخ و نیشدار ملانصرالدین، برای بیداری خفتگان، داستانهای شگفت‌انگیزی هست، که گاهی همچون شلاق مهیب بر روح و روان و ذهن انسان فرود می‌آید و تا اعماق استخوان را می‌سوزاند. و دریفا اگر که آدمی، تلخی زهرآلود این شلاق را تحمل کند، اما چشمی به بیداری-که مقصود این داستانها و این شلاق‌هاست-نگشاید. در یکی از این داستانها آمده است که: ملانصرالدین، روزی در میان جمعی گفت: زور بازوی من، از دوران جوانی تا امروز، کمترین تغییری نکرده است.

پرسیدند: چطور؟

جواب داد: آخر من در جوانی، هاون سنگی گوشه حیاط را نمی‌توانستم از جایش تکان بدهم، و امروز هم که پیرمردی شده‌ام، همچنان قادر به این کار نیستم!

حالا حکایت ما هموطنان ملانصرالدین، همان حکایت است: ما ۵۰ سال پیش و ۴۰ سال پیش و ۳۰ سال پیش و ۲۰ سال پیش و حتی همین ۱۵ سال پیش و در آغاز اوجگیری انقلاب نمی‌توانستیم مسایل و مشکلات کشاورزی خود را حل کنیم و نان روزانه مردم سیهن خود را بدون منت این و آن فراهم آوریم، و امروز هم که ۱۵ سال از انقلاب گذشته است، با وجود آنکه کارشناسان متعدد و امکانات لازم برای «توانستن» را داشته‌ایم، ولی باز به دلیل مشکلات و کمبودهای مدیریتی‌مان، هنوز هم نمی‌توانیم این کار را انجام دهیم. پس طبق فلسفه ملانصرالدین، زور و توان ما در کشاورزی، نسبت به ۵۰ سال پیش هم، هیچ ترفی نکرده است!

بلی، نمی‌توانیم.

اما آیا حرف تمام شد؟ همین، یک «نمی‌توانیم» گفتیم و دیگر موضوع خاتمه یافت؟

نه. باید دید چگونه نمی‌توانیم؟ و در این «نمی‌توانیم»، چه ابعاد و زوایایی وجود دارد؟ جایی می‌گویند: نمی‌توانیم چون امکاناتش را نداریم. جایی می‌گویند: نمی‌توانیم چون زمین‌هاش را نداریم. جایی می‌گویند: نمی‌توانیم چون نیروی انسانی‌اش را نداریم. جایی می‌گویند: نمی‌توانیم چون موهبت‌های خدادادی‌اش را نداریم. جایی می‌گویند: نمی‌توانیم چون شرایط جوی، اقلیمی، آب و هوایی، تاریخی و جغرافیایی‌اش را نداریم. و بالاخره جایی هم می‌گویند: نمی‌توانیم، چون همت و حمیت لازم را نداریم! حالا ما در کدامیک از این شرایط هستیم، و کدام یک از این اسباب و ابزار و لوازم مادی و معنوی را نداریم؟ این است آنچه باید بررسی شود، تا معلوم گردد که چرا کشاورزی ما اینقدر ضعیف و ذلیل و حقیر است که اگر از راه صادرات مازاد آن تمام مشکلات اقتصادی و مالی خود را حل نمی‌کنیم، اقلاً اینقدر هم از آن بهره نداریم که دست‌کم شکم مردم خود را آبرومندانه سیر کنیم و چشم به آن سوی مرزها ندوزیم تا گندم و پیاز و بنشن ما را هم دیگران تولد کنند و با دلارهای دایماً در حال صعود به ما بفروشند! همچنان که با آنهمه آمار و ارقام حاکی از افزایش تولید، به گفته وزیر بازرگانی، امسال

در مورد همین کشتی‌ها و گندم‌های وارداتی‌شان هم نکته‌ی را بگویم و بگذریم که گفته‌اند عاقل را اشارتی کافی است. و آن هم اینکه: کیفیت ارقام وارداتی نیز بستگی به انصاف و وجدان بشری و ملی و میهنی کارشناس و مسؤول عقد قراردادها دارد، و البته خدا کند که بستگی به پورسانت‌هایی که معمولاً ارقام و سوسه‌انگیزی دارند، نداشته باشد. چرا که کیفیت کالا، خود عامل مهم و تعیین‌کننده‌ی در اندازه‌های مصرف است، و گاهی نیازی که فی‌المثل با یک کشتی کالای پروتئینی مرغوب و باکیفیت برطرف می‌شود، با دو کشتی کالای فاقد کیفیت نیز برطرف شدنی نیست!

این رشته، سری دراز دارد و در این میان، برنج و ذرت و گوشت و فرآورده‌های دامی نیز، کمابیش وضعی مشابه گندم دارد که اولاً می‌توان طوری عمل کرد که بتوان صادرشان کرد، ثانیاً اگر هم به این توفیق نرسیدیم می‌توان دست‌کم از واردات آنها بی‌نیاز شد، و بالاخره اگر به این موفقیت هم دست نیافتیم نهایتاً می‌توان نوع «خوب» و دارای کیفیت آنها را وارد کرد که اقلاً دیگر مجبور نباشیم به جای یک کشتی، دو سه کشتی وارد کنیم!

نتیجه تمام این کارهایی که می‌توان کرد و نمی‌کنیم چیست؟ خیلی ساده: در حالی که از یک طرف مشت‌ها را به سوی آمریکا و بعضی از کشورهای غارتگر اروپایی نشانه رفته‌ایم و دایماً برای آنها خط و نشان می‌کشیم و مرگ حواله می‌دهیم، از طرف دیگر بر اثر آنچه می‌توان کرد و نمی‌کنیم، درآمدهای کشورمان را در دست‌های آنها تقدیم می‌کنیم تا در عوض فقط شکم‌مان سیر شود و گوشت و نان و برنج و مرغ و لبنیاتی که از تولید آن در کشور خود عاجز مانده‌ایم، از ینگه دنیا و اذتاب و اصحابش برایمان برسد!

زمانی یکی از تيمسارهای دوران طاغوت، ابلهانه گفته بود: من افتخار می‌کنم که کشورم آنقدر بزرگ و پهناور است، که من به تنهایی، به اندازه کل خاک کشور سوئیس، در کشور خودم زمین دارم!

این تفاخر ابلهانه طوری صورت گرفته بود که انگار کلیه ایرانیان، مثل همان جناب، همان مقدار زمین دارند. حال آن که تازه امروز، یکی از کاندیداهای ششمین دوره ریاست جمهوری اعلام می‌کند که برای حل مشکل مسکن، باید خانه‌های ۳۰ متری ساخت و زن و شوهرهای جوان را در آن اسکان داد!

متأسفانه امروزه هم می‌بینیم که مشابه همان گونه تفاخرها وجود دارد. مثلاً در جدول‌های آماری با افتخار اعلام می‌کنیم که مثلاً کشور هلند مساحتی برابر با استان مازندران ما دارد، و یا دانمارک کوچکتر از گیلان است و فنلاند به اندازه استان لرستان و آلمان به وسعت آذربایجان خودمان است. و آنوقت خجالت نمی‌کنیم که می‌بینیم کشوری به اندازه یک استان ما، از صبح تا شام کره و پنیر و گوشت و مرغ و برنج و نان اضافی‌اش را در ویتترین‌های رنگارنگ مغازه‌های شهر و دیار خودمان مستقر می‌سازد و نمایش می‌دهد و موجب تحقیر و تحفیف‌مان می‌شود.

تازه طرف دیگر قضیه این است که جدیدترین و بهترین و گران‌ترین ماشین‌آلات کشاورزی را از همان کشورهای یک‌وجبی و هم اندازه استانیهای کوچک خودمان وارد کرده‌ایم، سم و کود و بذره‌های اصلاح شده را نیز همینطور. در دانش و تکنولوژی و روش کار هم از آنها تقلید می‌کنیم یعنی ادعا داریم که عین آنها هستیم و چیزی از آنها کم نداریم. در تعداد مدعیان و کارشناسان و مشاوران و معاونان و مهندسان هم که اصلاً آمار و ارقامی بیش از آنها داریم. به اضافه صاحب‌منصبانی که در ناز و نعمت به سر می‌برند و حتی تعداد ماشین‌های شخصی و افراد دست به سینه‌شان خیلی بیشتر از ابواب جمعی همسایگان خارجی‌شان است... اما چه سود که با این همه «داندگی» از «برازندگی» بی‌نصیب مانده‌ایم و باز هم دست‌مان به سوی همان کشورهای یک‌وجبی خارجی دراز است!

مدیران جوان و تازه‌کار و بی‌تجربه (یا در واقع همان مدیران صفرکیلومتری) خود را، دایماً برای بازدید، سفرهای علمی-آموزشی، شرکت در سمینارها و کنفرانس‌ها، عقد قراردادهای دولتی (که ان‌شاءاله با ممنوعیت دریافت پورسانت اقلاً این یکی دیگر کاهش پیدا کند)، مذاکره با نمایان و غیره‌متایان، و حضور در نمایشگاه‌های متعدد به همان کشورهای تولیدکننده و صادرکننده می‌فرستیم و منتظر می‌مانیم که با دست پر برگردند.

اما غالباً می‌بینیم که با دست‌های پر از سوغاتی برای دوست و آشنا و قوم و خویش و رزسای خود برگشته‌اند و بازده سفرهای پرخرج‌شان، بعضاً حتی از یک توریست هم کمتر است، طوری که حتی نمی‌توانند یک گزارش کوتاه دو صفحه‌ی بنویسند و اعلام کنند که سفرشان، جز دریافت حق مأموریت و هر چه دلسته‌تر شدن به واردات باز هم بیشتر از کشورهای خارجی، چه حاصل دیگری داشته است؟

گویا در بعضی از وزارتخانه‌ها، آمار مأموریت‌های خارج از کشور، از رقم ۱۰۰۰ نیز گذشته است و با این حال، باز می‌بینیم که آمار آموزش‌ها بسیار ناچیز و ارقام پرداخت‌ها بسیار سرسام‌آور است و بودجه آنها نیز بعضاً به قیمت کاهش اعتبار یا حتی گاهی حذف کامل اعتبار بعضی بعضی از طرح‌های مهم و سرنوشت‌ساز تأمین شده است.

با وجود تمام اینها و با برقراری حق شرکت در جلسات بی‌فایده به میزان ساعتی ۲ هزار تومان و بیشتر و خارج از بودجه و تعرفه، دریافتی ماهانه عضویت در چندین هیأت مدیره، حق الزحمه‌های درشت و چشمگیر سخنرانی در سمینارها و کنفرانس‌ها و... و... آخرالامر باز هم می‌بینیم که در این دور دایماً دور خود گشته‌ایم و راهی به دمی نبرده‌ایم و قدمی در مسیر تولید و استفاده از امکانات طبیعی و مواهب خدادادی خود برنداشته‌ایم و همچنان چشم به دست و قلم و دهان خارجی‌ها دوخته‌ایم که همچنان از طریق بانک جهانی یا فائو و سایر سازمانهای عریض و طویل و دهان‌پرکن، برایمان نسخه‌های جدید بیچند، در حالی که هنوز نسخه‌های قبلی‌شان دست نخورده باقی مانده و حتی یکی از داروهای تجویز شده‌شان را به مصرف نرسانده‌ایم. مثل بعضی از هموطنان عزیزمان که فقط دوست دارند به یزشک مراجعه کنند و نسخه بگیرند و داروها را روی طاقچه یا در یخچال و جعبه کمک‌های اولیه تلنبار کنند!

نسخه‌ها را روی هم می‌چینیم و داروها را روی هم می‌ریزیم و آنوقت آماده‌ایم تا هر آن و در هر موقعیتی ضعف مدیریت خود و منسوبین «منصوب» شده خود را به گردن سیل و زلزله و کمبود امکانات مناطق محروم و مهاجرت روستاییان و «چرا»ی بی‌رویه دامها و مسمومیت «دان»های وارداتی و نامرغوب و بی‌تأثیر بودن داروهای خریداری شده بیندازیم. حال آن که ضعف مدیریت، ناتوانی در هزینه کردن صحیح و مؤثر اعتبارات، ضعف بهره‌گیری از نیروی فعال کارشناسان، به سامان نرساندن فعالیت‌های آبی، خاکی و آبخیزداری، عدم برنامه‌ریزی صحیح، آباد نکردن روستاها به عنوان مراکز اصلی تولید و دهانه‌نکته دیگر از همین قبیل، که تنها به ضعف دانش و تخصص و عدم کارایی و مدیریت صحیح خودمان مربوط است و بس، در مواقع لزوم موجب می‌شود که «باران رحمت» در اندک زمانی به اسباب زحمت بدل شود و میانگین سن کشاورزان و روستاییان تولیدکننده محصول مقیم روستاها ۴۰ سال باشد، جوانهایمان همه مهاجر شوند و بیل و داس و گاواهن‌مان اسباب موزه‌ها گردد و آبیار و کشاورز و دیم‌کار نیز به عنوان اسامی از یاد رفته و مربوط به اجداد باستانی‌مان، به حافظه تاریخ سپرده شود.

گذشته از اینها، تازه اگر خشکسالی نباشد و «ترسالی» و بارندگی به کشاورزان ما امکان و توفیق بدهد که برداشت محصول‌شان دوچندان گردد، باز هم چه سود، که این وضع نیز فاسد شدن محصول را در پی خواهد داشت و لاغیر. زیرا از طرفی سیل‌های ما گنجایش کافی برای محصول بیشتر ندارند و از یک طرف از داشتن سردخانه و انبار صنعتی محروم هستیم و از طرفی دیگر هم انبارهایمان کارساز و کافی نیستند، جاده‌هایمان مناسب حمل و نقل صحیح و سریع و بموقع نیستند، صنایع بسته‌بندی نداریم، صنایع تبدیلی‌مان مربوط به نیم قرن پیش است و تازه آن هم در مقیاس بسیار ناچیز و ناتوان از پاسخگویی به احتیاجات. و حاصل این همه، چیزی نیست جز بی‌پولی یا نبود اعتبار برای خرید محصولات تولید شده و روی دست مانده، و در نهایت به خاک سیاه نشستن کشاورز...

شعار می‌دهیم و تفاخر می‌کنیم که مساحت هر یک از مرتع‌های ما برابر با کل خاک هلند است. آنوقت هلند با محصولات دامداری‌های خود دنیا را به

HACOUPIAN

هاکوپیان

انتخاب شیک پوشان



مبارزه می خوانند، و ما گاو و گوسنندهایمان را به امید بخت و اقبال در دشت ها و مزارع و مراتع رها می کنیم و تنها فعالیت چشمگیرمان در امور ترویج، آموزش و توسعه فضای سبز و احیاء مراتع، فقط احیاء تابلوهاست. آمار فعلیتی هم اگر هست، مربوط است به افتخار هجوم شنهای روان که بر عملکرد ثابت می خورد، و طغیان آب رودخانه ها که بر سدهای خاکی یورش می برد، و نهایتاً کامپیوترهای غول پیکر قدیمی و جاتنگ کن که تنها هنرشان اضافه کردن صفرهاست.

۱۵ سال از انقلاب می گذرد، و هنوز بعضی از وزرای ما، هنگام اعلام عملکردهایشان وقت را برای انجام کار خیلی کم می دانند و هنوز اصلاً ۲۵ سال دیگر وقت و فرصت می خواهند تا به قول خود اقداماتشان را به نتیجه برسانند، ولی در اصل این فرصت طولانی را برای آن می خواهند که ۲۵ سال دیگر هم رجزخوانی کنند و شعار بدهند و پرده بر نقاط ضعف بکشند و اگر کسی منع شان نکند، انگار می خواهند وزارت را هم مصادم العمری و حتی وراثتی کنند!

درد و مشکل آنقدر زیاد است که ناچار به هر کدام اشاره ای مختصر و پراکنده کردیم و گذشتیم. اکنون با نگاهی از سر درد به آمار هزینه ها و اعتبارات صرف شده و بازده و عملکرد مربوط به آنها، می خواهیم همچنان مختصر و پراکنده به راههایی اشاره کنیم که طی طریق صحیح و دلسوزانه در آنها، می تواند ما را از این بن بست های خودساخته نجات دهد و موجبات سربلندی دست اندرکاران و رهایی ملک و ملت از وابستگی ها را فراهم سازد. و این است نام و نشانی مختصر و فشرده آن راهها و گذرگاهها:

۱- استفاده صحیح از کارشناسان و مدیران اجرایی کارآمد، بخصوص آنها که تنها به دلیل تنگ چشمی بعضی صاحب منصبان، اجازه و قدرت رشد و نمو و شکوفایی و ارائه خلاقیت ها را نداشته اند و ندارند.

۲- یکپارچه کردن و مکانیزاسیون اراضی کشاورزی (البته در حد مقدورات و با واقع بینی نه خیالپردازی)، همزمان با تقویت فرهنگ سستی کشاورزان و جلوگیری از هدر رفتن آب و تغییر سیستم آبیاری.

۳- بها دادن به متخصصین و محققین کشاورزی.

۴- مستقل کردن بانک کشاورزی از وابستگی آن به سایر بانکها. عملکرد

این بانک، با همه معضلات و مشکلات موجود و محتمل، باید در جهت کمک بیشتر به کشاورزان، بینه محصولات کشاورزی در سطحی وسیع تر، توزیع صحیح تسهیلات و اعتبارات، مشارکت موفق در تولید، ارائه هر چه بیشتر تسهیلات به دست اندرکاران صنایع تبدیلی، سردخانه ها، انبارها، صنایع غذایی، صنایع بسته بندی، کشت و صنعت ها، دامداریها و سازندگان ماشین آلات و ادوات کشاورزی، سوق داده شود.

۵- ایجاد امکانات لازم و مناسب برای تبادل دانش جدید کشاورزی، تکنولوژی فراوری و تبدیل و سرمایه گذاری خارجی و داخلی در صنایع تبدیلی.

۶- ترویج فرهنگ تولید محصولات صادراتی، بازاریابی، و تبلیغات

بیشتر (البته تبلیغ صحیح و دقیق و علمی و مؤثر و نافذ، نه پول حرام کردن به نام تبلیغ!) و تلاش برای گرفتن سهم بازار جهانی، چرا که محصولات کشاورزی یک پنجم صنایع اوزیری دارد و تقریباً تمامی عایدات آن ارزش افزوده محسوب می شود.

۷- عمران و آبادی روستاها، به نحوی که همان سوسپد شهری، امکانات بهداشت و درمان، تحصیل و آموزش، رفاه و آسایش، تأمین اجتماعی و مایحتاجی که در شهرها قابل دسترسی است در روستاها نیز وجود داشته باشد.

۸- و بالاخره سرمایه گذاری در امور زیربنایی کشاورزی، زراعت و دامپروری...

از این راهها و گذرگاهها، کی و چگونه عبور خواهیم کرد؟ و ماون سنگی گوشه حیاط را، کی و چگونه از جای خود تکان خواهیم داد؟ و بالاخره زور بازوی ما، کی و چگونه از زور بازوی ملانصرالدین بیشتر خواهد شد؟

اگر بخواهیم و هست و حمیت به خرج دهیم، زیاد دور و دیر نباید باشد. ان شاء الله.

مهندس ابوالقاسم گلدف

تلفن: ۵۸۱۳-۸ ATT. D ۲۱۳۶۳۶

صندوق پستی: ۵۱۳۹-۱۵۸۷۵

فکس: ۲۱-۸۸۲۰۲۵۹

دفتر مرکزی: ۸۸۲۱۴۱۳

دفتر بازرگانی: ۸۳۶۹۰۳-۸۸۲۳۴۱۲

TELEX: 213638-BATT. D 5813

P. O. BOX: 15875-8439

FAX: 021-820259

Head Office: 821413

Sales Office: 823412-838903